



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

آسیب‌شناسی روش اسوه‌پردازی در تربیت دینی

محمدعلی حاجی ده‌آبادی

پژوهشگر حوزه و دانشگاه

و دانشجوی دکتری حقوق دانشگاه تهران

از مهمترین و رایج‌ترین روش‌های تربیتی، به ویژه در حوزه تربیت دینی، روش استفاده از الگوها و اسوه‌ها و به تعبیری روش الگویی است. کارآمدی بالای این روش از آن روست که متربی با نمونه‌های عینی و مشهود آنچه مقصود و مطلوب است مواجهه داده می‌شود و با زیان حال و نه قال و در عمل نه در گفتار و توصیه زبانی، آنچه را باید انجام دهد می‌بیند و می‌فهمد و به سبب جذابیت و کمال بالایی که در الگوها وجود دارد، در نظر متربی نوعی تلازم میان آن نحوه عمل و رفتار و این جذابیت و کمال حاصل می‌آید و این خود راه را برای تقلید و همانندسازی از رفتارهای الگو فراهم می‌آورد؛ به بیان دیگر موقعیت‌ارایه شده به متربی در روش الگویی به گونه‌ای است که متربی در پذیرش پیام تربیتی ذره‌ای تردید به خود روا نمی‌دارد و با اطمینان نفس، خود به صورت فعال در فرآیند تربیت‌پذیری گام می‌نهد. در تربیت دینی که پیامها و مقاصد و اهداف تربیتی چندان ملموس و محسوس نیستند، استفاده از روش الگویی، بسیار حایز اهمیت است. «امامت» در آموزه‌های دینی در واقع تبلور استفاده از روش الگویی است؛ چه، امام کسی است که خود بیش و پیش از دیگران بایسته‌های تربیتی را فرا گرفته و آنها را درونی کرده و در رفتار و کردار خویش متجلی ساخته است و به همین جهت شایسته اقتدا و ائتمام قرار گرفته است. توجه به این بعد تربیتی امامت است که ضرورت امام‌شناسی و ترسیم ویژگی‌های شخصیتی پیشوایان دینی و تبیین سیره عملی ایشان را بیشتر هویدا می‌سازد.

با این همه، استفاده از روش الگویی در تربیت دینی، به ویژه برای مردمان عصر غیبت چندان هم آسان نیست؛ چه، برای مردمان این عصر، امکان آرایه الگوهای عینی، به همان سان که برای مردمان عصر حضور مطرح و ممکن بوده است، وجود ندارد و هر چند از وجود عالمان و فرهیختگان دینی بی‌بهره نیستند، اما هرگز نمی‌توان این الگوها را با آن نمونه‌های عالی هدایت قیاس نمود. از این رو برای مردمان عصر حضور و نسبت به عرضه الگوهای معصوم که مصداق کامل تربیت دینی‌اند، «آرایه الگو» جای خود را به «اسوه‌پردازی» می‌دهد، و در این پردازش‌ها است که اشکال‌هائی رخ می‌دهد که گاه حاصل آن ممکن است درست عکس مقصود باشد.

آنچه در این مقاله آرایه خواهد شد، نگاهی به برخی از گونه‌های نادرست اسوه‌پردازی و مواجهه با الگوهای دینی است که کارکرد روش الگویی در تربیت دینی را به نوعی عقیم می‌سازد.

۱. تاریخی جلوه دادن اسوه‌های دینی

به زعم برخی، الگوها اموری زمانی‌اند؛ هر الگو در زمان خاصی می‌تواند واجد خاصیت الگویی باشد؛ یعنی علاوه بر آنکه پیام و نهادهای از اهداف تربیتی را آرایه می‌دهد، مصداق مطلوب و قابل اقتباس آن را نیز به نمایش می‌گذارد. اما هنگامی که آن برهه زمانی سپری می‌شود، کارآیی یک الگو تنها در حد آرایه یک پیام و نماد تربیتی فرو کاسته می‌شود. به بیان دیگر، از دیدگاه این افراد، در بحث الگوها بایستی نوعی تمیز میان «نماد و مصداق» را پذیرا شد؛ مصداق امری است که در گذر زمان در حال تحول و تبدیل و تغییر است، آنچه ثابت است نمادهاست. «حضرت علی علیه السلام اسوه عدالت است، اما اسوه مصداق عدالت در آن عصر، هر کسی اسوه عدالت زمانه خویش است. ما هیچ اسوه فرا تاریخی برای عدالت نداریم... اگر امروزه هم حضرت علی علیه السلام اسوه ما است، به این دلیل است که نماد پیام آور یک جهت‌گیری خاص یعنی جهت‌گیری به سوی عدالت است ولی تفسیر مجدد عدالت و تعیین مصداق‌های اثباتی یا غیر اثباتی آن در این عصر به عهده خود ماست»^۱.

اگر مقصود صاحب سخن یاد شده این است که برخی از مفاهیم در هر عصر مصداق

خاصی دارند و چنان نیست که برای همه مفاهیم بتوان مصادیق یکسانی را در همه اعصار یافت، سخن صحیحی است گر چه تعمیم آن به همه مفاهیم محل تأمل است. مثلاً آیا تواضع، حسن خلق و معاشرت نیکو، محبت به فرزندان و نماز خواندن و انجام فرائض دینی و... مصادیق متنوعی را بر می‌تابد؟! افزون بر این آیا می‌توان همه مصادیق «عدالت» یا «انصاف» را عصری دانست؟ مثلاً برخورد یکسان و برابر با متهم و شاکی و عدم ترجیح یکی بر دیگری، امری است که تنها در زمان امام علی علیه السلام معنی داشته است؟! رعایت تساوی بین فرزندان در نگاه و هدیه دادن امری است که تنها در زمان پیامبر مطرح بوده است؟! یا مثلاً در خصوص «تزیین» (حضور زینت کرده در اجتماع) آیا آراستن مو و عطر زدن و روغن مالیدن و لباس تمیز بر تن داشتن، امری عصری است؟! بدیهی است که کسی امور بسیار جزئی نظیر نوع عطر و اینکه شانه چوبی یا پلاستیکی باشد و... را در این مصادیق دخیل نمی‌داند.

افزون بر این، فرو کاستن الگو به نماد، دیگر چندان رغبتی برای یادگیری آن باقی نمی‌گذارد تا چه رسد به الگوگیری از آن! بدیهی است اگر در تربیت دینی، نقش الگوها تا این مقدار فرو کاسته گردد، یکی از مهمترین روش‌های تربیت دینی از دست خواهد رفت و نتیجه آن نوعی بی‌رغبتی و عدم انگیزه لازم در تأسی به امامان و پیشوایان دینی خواهد بود.

۲. تعمیم‌های الگویی نادرست

از مهمترین مسایل در استفاده از الگوها و اسوه‌پردازی در تربیت دینی، دریافت روح و جوهره پیام و نیز تشخیص موقعیت زمانی و مکانی رفتار و کردار الگوهاست. عدم دریافت و درک جوهره و ماهیت پیام الگوها می‌تواند انسان را به تقلیدهای ناصواب بکشاند. به بیان دیگر، ممکن است رفتار الگو تنها در موقعیتی خاص و تنها در زمان‌هایی مشابه با آن موقعیت، برای مخاطبان الگو باشد، مثلاً در زمانی که بیشتر مردم در فقر و ناداری زندگی می‌کرده‌اند، امامان علیهم السلام نیز با وجود مکننت مالی از لباس‌های فاخر و غذاهای لذیذ و چرب استفاده نمی‌کردند و پوشش و خورش خویش را همسطح آنچه اکثر مردمان داشته‌اند، می‌نموده‌اند. حال آیا می‌توان این سبک زندگی را به همه موقعیت‌های زمانی تعمیم داد؟! همچنین، برخی از رفتارها ویژه الگوهای دینی است از

آن رو که اینان در موقعیت اجتماعی خاصی قرار گرفته‌اند و صد البته برای کسانی که در موقعیت اجتماعی مشابهی قرار می‌گیرند تا حدی قابل تقلید است اما برای همگان این متابعت تجویز نشده است. نمونه‌های این‌گونه تعمیم‌های نادرست در زمان حیات معصومین علیهم‌السلام نیز رخ داده است و ائمه شدیداً مخاطبین خویش را از آن، برحذر داشته‌اند.

۳. فرا انسانی جلوه دادن الگوهای دینی

از جمله اموری که کارکرد روش اسوه‌پردازی در تربیت دینی را مختل می‌سازد، فرا انسانی جلوه دادن الگوهای دینی و تقدس بخشیدن بسیار به آنان تا حدی است که متریان خود را از همانندسازی با آنان عاجز ببینند.^۱ این رویه حتی در عصر حضور نیز مطرح بوده است و کسانی آنچنان شخصیت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و معصومین علیهم‌السلام را ترسیم می‌کرده‌اند که گاه اگر نه خدا که موجوداتی در عرض خداوند - که کسی را یارای دسترسی به آنان نیست - می‌دانسته‌اند و خود و دیگران را به هلاکت می‌افکنده‌اند. در زمان ما نیز وضع این‌گونه است و در محافل و مجالس دینی و گفته‌ها و نوشته‌ها، گاه الگوهای دینی چنان ترسیم می‌شوند که دیگر حضوری ملموس برای متریان پیدا نمی‌کنند. این راست است که معصومان علیهم‌السلام واجد ویژگی‌هایی هستند که آنان را از سایر افراد عادی متمایز و ممتاز می‌سازد ولی همچنانکه از برخی ویژگی‌ها نظیر عرب بودن، قد و قامت مشخصی داشتن، رنگ پوست و رنگ چشم خاصی داشتن و... صرف نظر می‌شود از این ویژگی‌ها نیز صرف نظر می‌شود و آنچه در الگوگیری مد نظر قرار می‌گیرد همان جنبه‌های مشترک انسانی است، نه آن جنبه‌های ممتاز و خاص شخصیتی. به همین

۱. به قول مولوی:

اولیا را همچو خود پنداشتند
ما و ایشان بسته خوابیم و خور
هست فرقی در میان بسی منتهی
زین یکی سرگین شد و زان مشک ناب
ایس یکی خالی و آن پر از شکر
فرقشان هفتاد ساله راه بین
آن خورد گردد همه نور خدا
و آن خورد زاید همه نور احد
گر چه باشد در نوشتن شیر شیر

همسری با انبیاء برداشتند
گفت اینک ما بشر ایخان بشر
ایس ندانسته ایشان از عمی
هر دو گون آهو گیا خوردند و آب
هر دو نی خوردند از یک آب و خور
صد هزاران اینچنین اشباه بین
ایس خورد گردد پلیدی زو جدا
ایس خورد زاید همه بخل و حسد
کار پاکان را قیاس از خود مگیر

جهت قرآن صریحاً به پیامبر ﷺ دستور می‌دهد که به مردم بگو که: «قل انما انا بشرٌ مثلكم» و چنین بود که پیامبر ﷺ می‌کوشید تا به مانند سایر مردم از مواهب طبیعی استفاده جوید، جلوی خشم و غضب خویش را بگیرد، استغفار کند، از مردم عذرخواهی نماید و... توصیه‌های عمومی دین ناظر به همین جنبه‌های مشترک است. این امری است که بی‌توجهی به آن می‌تواند بسیار آسیب‌زا باشد و انسانها را از تاسی به اسوه‌های دینی باز دارد.

به همین جهت از جمله اقداماتی که بایستی در جریان اسوه‌پردازی شدیداً مطمح نظر قرار گیرد، همین جدا ساختن جنبه‌های مختلف شخصیتی پیشوایان دینی است. این «یک جراحی تاریخی است که باید انجام شود، اختصاصات و اشتراکات را باید از هم جدا کنیم. اینکه پیامبر مرد بوده، شعر نمی‌خوانده، از نژاد عرب بوده و در یک موقع جغرافیایی خاص زندگی می‌کرده است، همه اینها را باید به نحوی کنار هم بگذاریم، آن خصوصیات و آن صفاتی را در نظر بگیریم که او را الگو و قابل پیروی کرده است، آنها را باید اختیار کنیم.»^۱

۴. تقدس زدایی از الگوهای دینی

در مقابل فرا انسانی جلوه دادن و تقدس بخشیدن بیش از حد به الگوهای دینی، برخی راه تفریط پیموده و خواسته‌اند تا تقدس را از الگوهای دینی بستانند. این راست است که ترسیم سیمای انسانی و نه فوق انسانی و ملکوتی لازمه معرفی الگوهای دینی برای انسان‌ها به امید همانندسازی و متابعت از ایشان است ولی نادیده انگاشتن و چشم پوشی از ویژگی‌های قدسی این الگوها می‌تواند بسیار مخرب باشد؛ چه از سوی، این ویژگی‌ها از جمله عوامل جذابیت و پذیرش این الگوها است و بشر به سبب فطرت خداگرای خویش، علاقه خاصی به امور معنوی و قدسی نشان می‌دهد؛ از اینرو نادیده انگاشتن این ویژگی‌ها در واقع از بین بردن زمینه‌های روانی لازم برای همانندسازی با این الگوهاست. از سوی دیگر این امر، می‌تواند نوعی همگامی و دست کم تسهیل جریان فرهنگی ضد دینی باشد که سالیانی است می‌کوشد تا با تخریب الگوهای دینی، نوع پیام و رسالتی را که اینان بر عهده داشته‌اند - که در یک کلمه می‌توان از آن به هدایت و تربیت

الهی انسان‌ها تعبیر کرد - بی‌ارزش و حتی ضد ارزش سازند. هر چند این جریان در مغرب زمین رونق و رواج و اقتدار زیادی دارد^۱، اما در کشور ما به یمن حضور کارساز دینداران مؤمن و متعهد حضور و رونق مشهودی نداشته است، اما نمی‌توان از شر آنان آسوده خیال و راحت بود، به ویژه آنکه امروزه با گسترش ارتباطات دیگر حضور در یک مکان شرط لازم و حتی کافی برای کار فرهنگی نیست! به هر حال، آنچه در غرب سالیانی رواج داشته و زمینه‌های دین‌گزیزی مردم را فراهم کرده است، درس عبرتی برای ما می‌تواند باشد. نویسندگانی که کوشیدند شخصیت عیسی علیه السلام و موسی علیه السلام را تا حد انسان‌های عشقی و منحرف فروکاهند و از تأثیرگذاری آنان بکاهند.

۵. عدم ارایه مصادیق و نمونه‌های واضح از زندگی اسوه‌ها

در این تردیدی نیست که پیشوایان دینی، اسوه‌های هدایت‌اند، اما همچنان که پیش از این نیز بیان شد، وقتی از اسوه‌پردازی سخن می‌گوییم، در انتظار بیان و ارایه حالات و نمونه‌های رفتاری خاصی هستیم که بتواند سرمشق و راهنمای متریبان باشد؛ نکته حائز توجه این است که در این سرمشوق‌گیری، تنها بعد معنوی و عبادی زندگی پیشوایان مورد نظر نیست، زیرا تربیت به معنا و مفهوم حقیقی خود، «آموختن راه و رسم زندگی» است و بدیهی است که زندگی تنها به عبادت (به مفهوم خاص آن) منحصر نمی‌شود. بنابراین آنچه از اسوه‌پردازی انتظار می‌رود، تبیین محسوس و ملموس زندگی پیشوایان در حیطه‌های مختلف زندگی اجتماعی و فردی است.

با این وجود، متأسفانه باید اذعان کنیم که گذشته از آنکه در گذر زمان بخشی از

۱. در مغرب زمین، استعمار توانسته است تا با استفاده از افراد به ظاهر مذهبی و در قالب ادبیات جذاب رمانی و داستانی، شخصیت عیسی (ع) و موسی (ع) و حتی پیامبر اسلام (ص) را تا سر حد انسان‌هایی عشقی و منحرف فروکاهد.

«توربین» اسقف مسیحی، پیامبر اکرم (ص) را فردی بت ساز و مسحور شیاطین و اجته معرفی می‌کند. رمان آیات شیاطینی نیز کوشش دیگری در این زمینه بود که با عکس العمل به جا و به موقع امام خمینی (ره) و مراجع تقلید و اظهار انزجار و نفرت مسلمانان به ویژه ملت ایران، ناکام ماند. بعضی از مطالب موجود در نشریات داخل کشور نیز می‌تواند به نوعی تسهیل کننده این جریان در داخل کشور باشد، هر چند غرض و مقصود نویسندگان آن چیز دیگری می‌باشد.

در زمینه تقدس‌زدایی از اسوه‌های دینی رک به: افتخاری، اصغر و کمالی، علی اکبر؛ رویکرد دینی در تهاجم فرهنگی، تهران: سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی، ۱۳۷۷.

روایات ناظر به سیره معصومین از دست رفته است، نسبت به تحلیل و تدوین بخش موجود نیز چندان توجه و عنایتی انجام نگرفته و چه بسا در حکایت‌گری راویان نیز نقصان‌هایی دیده می‌شود؛ از اینرو از آن اسوه‌پردازی مطلوب فعلاً اثری نیست. در این صورت، چگونه می‌توان از اسوه بودن سخن گفت بی آنکه بتوان مصادیق و نمونه‌های لازم را به علاقمندان عرضه داشت؟^۱ در چنین فرضی آیا چیزی جز کلی‌گویی تصور می‌شود؟ البته می‌شود با ضمیمه کردن گفته‌های پیشوایان به پشتوانه این استدلال که ایشان به آنچه می‌گفته‌اند عمل نیز کرده‌اند، بخشی از این خلاء را جبران کرد و یا با ضمیمه نمودن سیره عملی پیشوایان به یکدیگر (به مقتضای کلام نور واحد) ترسیمی از انسان کامل و الگوی لازم در زمینه‌های مختلف زندگی را عرضه داشت، ولی روشن است که تا قبل از تدوین این مهم رهايت جانب احتیاط در گفتار و نوشتار امری ضروری است.

ع. پردازش مبهم و نامفهوم و گاه متناقض الگوهای دینی

از جمله عوامل آسیب‌زا در روش اسوه‌پردازی، پردازش‌ها و ترسیم‌های گنگ و نارسایی است که در زمینه الگوهای دینی وجود دارد. وقتی از معرفی و آرایه الگوها به مرییان سخن می‌رود، طبیعتاً نخستین مؤلفه‌ای که به ذهن خطور می‌کند آرایه تبیینی درخور شخصیت مَثَبیان است؛ همانگونه که در سطح عموم نیز باید به مقتضای «کلم الناس علی قدر عقولهم» حرکت کرد.

اگر نگاهی گذرا به کتاب‌هایی که به معرفی سیمای پیشوایان دینی پرداخته‌اند، داشته باشیم، به روشنی می‌توان دریافت که نه چندان مطابق مقتضیات سنی و روحی مخاطبین است و نه توانسته است زندگی عملی معصومین علیهم‌السلام را به صورت جذاب و بدون هیچگونه ابهامی به تصویر کشد. متأسفانه در زمینه سیره عملی معصومین علیهم‌السلام، جز چند اثر که بیشتر برای محققان - و نه عموم - قابل استفاده است، کار چندان انجام نگرفته است و با وجود آنکه می‌توان در موضوعات مشخصی که در زندگی روزمره انسان‌ها وجود دارد - و نیازمند راهنمایی و هدایت‌اند - به تدوین سیره‌های پیشوایان پرداخت، کمتر کاری در این خصوص صورت نگرفته است.^۱ تأکید بر این نکته ضروری است که

۱. در این خصوص بایستی به اقدام شایسته تقدیر مرکز مطالعات تربیت اسلامی در تهیه و تدوین طرح سیره

در سیره نویسی و الگوپردازی رعایت اصول و مبانی تربیتی ضروری است؛ از اینرو بایستی از صرف نگاه تاریخی به سیره صرف‌نظر کرد و بدون گذاشتن سیره‌های متناقض و بدون طرح و چینش مشخص و هدفمند و نیز تقریرات جذاب و رسا نمی‌توان به تدوین این مهم همت گماشت.

آنچه گفته شد، در حقیقت بخشی از آسیب‌شناسی روش اسوه‌پردازی در تربیت دینی است؛ بدیهی است اسوه‌پردازی تنها یک نوع استفاده از الگو در تربیت دینی است و روش الگویی تنها به اسوه‌پردازی منحصر نمی‌شود. اسوه‌سازی، اسوه‌زدایی، آرایه اسوه‌های عینی (فرهیختگان و عالمان ربانی موجود در هر جامعه) نیز از موارد دیگر استفاده از روش الگویی است که متناسب با هر یک می‌توان از آسیب‌های خاص آن سخن گفت، امید که در آینده مجال طرح چنین مباحثی فراهم آید. انشاءالله.



→ تربیتی معصومین(ع) اشاره کرد که مطابق با خواست‌ها و نیازهای والدین، مربیان و دانش‌آموزان درصدد تهیه سیره معصومین(ع) در موضوعات مختلف هستند. همچنین بایستی از اقدام شایسته پژوهشکده حوزه و دانشگاه در تهیه و تدوین سه مجلد کتاب سیره تربیتی معصومین(ع) یاد کرد که پردازشی تربیتی از سیره معصومین(ع) را جهت تأمین نیازهای پژوهشی دانشگاه و حوزه، فراهم کرده است و در آینده‌ای نه چندان دور، دو مجلد آن منتشر خواهد شد.



شروېشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی